

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020905**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# ثمرات عملیۀ بحث از معنای حرفی

بحث دربارۀ معنای حروف بود. برای این بحث ثمرات عملیه­ای ذکر شده بود.

## ثمرۀ اول: عدم امکان تقیید وجوب مستفاد از هیأت

یکی از ثمرات عملیۀ بحث از معنای حرفی، در بحث واجب مشروط رخ می­نماید. مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند، به دلیل جزئی بودن معنای حرفی، نمی­توان هیأت را مقیّد نمود. بر همین اساس، در جملاتی مثل «اذا جاء زید فأکرمه» مفاد هیأت \_یعنی وجوب\_ به مجیء مقیّد نمی­شود بلکه مادّه \_یعنی نفس اکرام\_ به مجیء مقید شده، و نتیجه­ای شبیه واجب معلّق به اصطلاح مرحوم صاحب فصول را در پی دارد.

### راه حل­های نجات از اشکال تقییدناپذیری معنای حرفی

برای اشکال مرحوم شیخ انصاری، پاسخ­ها متعددی ذکر شده است:

پاسخ اول: محقق خراسانی[[1]](#footnote-1) فرمودند وضع حروف از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» نیست؛ ایشان وضع حروف را از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» دانستند لذا طبق این مبنا معنای حرفی، همچون معنای اسمی کلیّت داشته و قابل تقیید خواهد بود.

پاسخ دوم: مرحوم آقای صدر پاسخ دیگری را مطرح نمودند که شبیه آن توسط محقق اصفهانی نیز ذکر شده است.

مرحوم آقای صدر[[2]](#footnote-2) فرمودند موضوع­لهِ حروف، خاص است اما خاص بودن معنای حرفی مستلزم عدم صدق بر کثیرین نیست چون این جزئیت حقیقیه نیست بلکه طرفیه است؛ یعنی جزئیت معنای حرفی، تنها به ملاحظۀ طرفین نسبت است. حروف معنای نسبی دارند که مقومشان، طرفین نسبت هستند؛ بنابراین معنای حرفی نسبت به طرفین محدودیت داشته و جزئی محسوب می­شود ولی در دائرۀ خود طرفین و از سائر جهات می­تواند کلیّت داشته باشد.

محقق اصفهانی[[3]](#footnote-3) نیز برای حلّ اشکال مرحوم شیخ انصاری، نسبت سه طرفه تصویر نمودند و فرمودند جملات شرطیه از سنخ نِسَب سه طرفه هستند.

پاسخ سوم: راه حل دیگری که توسط برخی اندیشمندان[[4]](#footnote-4) مطرح شده، عبارت از آن است که جزئیت منافاتی با تعلیق و اناطه ندارد.

پاسخ چهارم: محقق عراقی[[5]](#footnote-5) نیز به صدد حل اشکال بر آمده و فرموده­اند جزئیت، با تقیید افرادی منافات دارد ولی با تقیید احوالی منافات ندارد و تقییدی که در قضایایی شرطیه با آن روبرو هستیم، از سنخ تقیید احوالی است؛ در نتیجه جزئی بودن معنای حرفی با تقییدناپذیری آن ملازمه ندارد.

پاسخ پنجم: محقق خراسانی[[6]](#footnote-6) راه حل دیگری را نیز مطرح نموده و فرموده­اند اگر نخست وجوب را انشاء نموده و سپس بخواهیم آن را قید بزنیم با اشکال مرحوم شیخ روبرو خواهیم شد؛ اما چنانچه ابتداء وجود را مقیّد نموده و سپس آن را انشاء کنیم، هیچ محذوری ندارد.

این­ پاسخ­ها، در کلام مرحوم شهید صدر[[7]](#footnote-7) به اشارت رفته است؛ پاسخ­های دیگری نیز از لابلای کلمات اندیشمندان قابل اصطیاد است امّا قصد ورود به تمام آن­ها را نداریم.

## اشاره به مسیر صحیح بحث

ما بر یک نکتۀ کلّی تأکید می­کردیم مبنی بر اینکه تقییدپذیر بودن معنای حرفی، واضح و روشن است. تقییدپذیری معنای حرفی در نِسَب ناقصه نیز وجود دارد لذا نسبت ناقصۀ «دیوار مدرسه» می­تواند مقیّد شده و به «دیوار مدرسۀ شهر» تبدیل شود. پس هر چند نسبت ناقصه نیز واجد معنای حرفی است اما این جزئیت به نحوی نیست که با تقیید منافات داشته باشد.

همچنین نِسَب تامه همچون «زیدٌ عالمٌ» نیز تقییدپذیر بوده و می­توان نسبت عالم بودن زید را مقیّد به درس خواندن وی نموده و گفت «زیدٌ عالمٌ إن تَدَرَّسَ». بنابراین وجداناً می­توانیم نسبت تصادقیه بین زید و عالم را مطلق به کار ببریم و می­توانیم آن را مقیّد کنیم.

این درک وجدانی روشن­تر تحلیل­هایی است که برای معنای حرفی مطرح شده است؛ لذا چنانچه تحلیلی را اتخاذ کنیم که توان توجیه این درک وجدانی را نداشته باشد، می­بایست در آن تحلیل تجدید نظر کنیم. حتی اگر برای تحلیل مزبور برهان اقامه شده باشد نیز از قبیل شبهۀ در مقابل بدیهه بوده و لازم است در مقدّمات برهان تأمل نموده و اشکال آن را شناسایی کنیم چون ما وجداناً به روشنی درک می­کنیم که معنای حرفی تقییدبردار است.

با عنایت به نکتۀ مذکور در جلسۀ سابق مطلبی را متذکر شدیم که قصد داریم آن را استدراک نموده و ناتمام بودن آن را توضیح دهیم.

### مروری بر فرمایش مرحوم آقای روحانی در تبیین کلام محقق نائینی

مرحوم آقای روحانی در توضیح کلام محقق نائینی مطالبی را متذکر شدند. محقق نائینی[[8]](#footnote-8) فرموده بودند معنای حرف، از قبیل معانی ایجادی است و تنها در نِسَب کلامیه معنا پیدا می­کند.

مرحوم آقای روحانی[[9]](#footnote-9) در توضیح فرمایش محقق نائینی فرمودند مراد از نِسَب کلامیه، الفاظ نیستند بلکه مفاهیم هستند. ایشان فرمودند حروف در عالم مفاهیم نقش دارند و چنانچه عالم مفاهیم نباشد، حروف معنای دیگری ندارند؛ سپس توضیح دادند که موضوع­له حروف، از سنخ وجودات است نه از سنخ ماهیات و مفاهیم.

### اشکال آقای شهیدی به تصویر ارائه شده توسط مرحوم آقای روحانی: مخالفت با وجدان

آقای شهیدی[[10]](#footnote-10) در پاسخ به این مطلب آن را بر خلاف وجدان دانسته و به همین نکته­ بسنده نمودند که وجدان حکم می­کند که معنای حروف، از سنخ مفاهیم باشد نه وجودات.

#### مبرهن ساخت درک وجدانی آقای شهیدی

ما سعی داشتیم این درک وجدانی را مبرهن کنیم. در جلسۀ سابق گفتیم چنانچه معنای حرفی \_که هیأت نیز از همین قبیل است\_ از قبیل معانی ایجادی باشد و چنانکه مرحوم آقای روحانی فرمودند از سنخ وجود به شمار رود، حروف تقییدناپذیر خواهند شد و از آن رو که تقییدپذیری حروف امری روشن و واضح است، معلوم می­شود در تحلیل معنای حرفی نباید آن را از سنخ وجود بدانیم.

اگر معنای حرفی از سنخ وجود باشد، از آن رو که وجود مساوق با تعیّن است، در نتیجه قابلیت تقیید را دارا نخواهد بود. پیش­تر گفتیم مراد از جزئی بودن وجود، تعیّن وجود است پس تعبیر جزئیت در مورد وجود، تعبیر دقیقی نیست؛ جزئیت در اصطلاح وصف مفاهیم است یعنی اگر مفهومی قابل صدق بر کثیرین باشد کلّی و اگر قابل صدق بر کثیرین نباشد جزئی نام دارد؛ پس جزئیت وصف مفهوم است نه مصداق خارجی. اساساً وجودات، خواه وجودات خارجی و خواه وجودات ذهنی، از آن حیث که وجود هستند متعیّن بوده و تعیّنشان مانع تقییدشان خواهد بود.

**سؤال**: مگر وجود نور در اتاق مقیّد به الکتریسیته نیست؟ پس وجود می­تواند متعیّن و در عین حال مقیّد باشد.

**پاسخ**: به هر حال این وجود متعیّن، یا مقیّد به منبع است یا مقیّد به منبع نیست؛ بنابراین وجود مورد نظر لا بشرط از بود و نبود قید نیست تا بخواهیم آن را قید بزنیم. وقتی شیئی موجود شد، با یک حدّ خاص موجود شده و حدودش به همراه آن است. بله پیش از موجود شدن نور، می­توان آن را مقیّد به منبع و یا غیر مقیّد به منبع ملاحظه نموده و ایجاد کرد، امّا پس از اینکه موجود شد دیگر متعیّن می­شود و قابل تقیید نیست.

بنابراین در جلسۀ سابق سعی داشتیم بگوییم اگر معنای حرفی از سنخ وجود باشد، نه اناطه و تعلیق و نه نسبت سه طرفه­ای که توسط محقق اصفهانی مطرح شد و نه هیچ پاسخ دیگری برایش وجود ندارد لذا به تقییدناپذیری انجامیده و چون قابلیت تقیید معنای حرفی برای ما روشن است در نتیجه تصویر ارائه شده توسط مرحوم آقای روحانی ناصحیح خواهد بود.

البته مدل پاسخ محقق خراسانی با سائر پاسخ­ها متفاوت است که در موردش بحث خواهیم کرد اما عمدۀ پاسخ­ها طبق تصویر مرحوم آقای روحانی، ناکارآمد خواهند بود.

این چکیدۀ مطلبی که بود که در جلسۀ سابق آن را مطرح نمودیم.

#### استدراک بحث: امکان تقیید وجود در مرحلۀ بقاء

اما با تأملی که در مطلب صورت گرفت به نظرمان رسید در این بحث دچار یک خلط شده­ایم. شیئی که موجود می­شود چنانچه آنی الوجود باشد \_یعنی فقط در یک زمان وجود داشته باشد\_ در این زمان یا به نحو قصیر موجود است یا به نحو طویل؛ یا به نحو مقیّد موجود است یا به نحو مطلق؛ یا منوط است یا غیر منوط؛ چنین وجودی با یک حدّ خاص موجود شده و قابل تغییر نیست. اما در مقابل وجود آنی الحصول، وجودات مستمرّ قرار می­گیرند که هر چند حدوثشان با یک حدّ خاص همراه است اما در بقاء ممکن است حدّشان تغییر پیدا کند. ممکن است شیئی حدوثاً وابسته به علت باشد اما بقاءاً وابسته به علّت نباشد. هر چند ممکن است پای بحث­های فلسفی را به میان آوریم و بگوییم وجودِ معلول، غیر از وجود علّت نیست اما مهم آن است که عرف نگاه فلسفی ندارد لذا عرفاً می­توان شیئی که حدوثاً وابسته به علت است را بقاءاً غیر وابسته به علت ملاحظه کرد.

**سؤال**: آیا چنین چیزی مستلزم انقلاب ذات نیست؟

**پاسخ**: این انقلاب ذات نیست؛ ممکن است گفته شود اینگونه امور، از عرضیات هستند یعنی ذات تغییر نکرده بلکه عرضیات تغییر کرده­اند؛ بنابر دیدگاه حرکت جوهری که خود جوهر نیز تغییر می­کند اما به آن کار نداریم.

وجود زید، در روز یکشنبه، مقید به یکشنبه است و در روز دوشنبه، مقید به دوشنبه است؛ الآن در این مکان است و یک ساعت دیگر در مکان دیگر است؛ الآن قائم است و یک ساعت دیگر جالس است؛ زمان و مکان و حالات شیء از حدود او محسوب می­شوند و با او همراه هستند ولی در عین حال قابل تغییر هم هستند. پس هر چند وجود، در آنِ واحد، به قیدهای متقابل مقیّد نمی­شود اما در بقاء ممکن است قیود و حدودش تغییر کند.

اینکه محقق عراقی فرموده است ما قصد داریم اطلاق احوالی را قید بزنیم نه اطلاق افرادی را، باید به همین نکته بازگشت کند چون وجود زید، در این لحظه نه اطلاق افرادی دارد و نه اطلاق احوالی؛ ولی همین وجود در مرحلۀ بقاء می­تواند به احوال گوناگونی موجود باشد؛ پس قید خوردن وجود به معنای آن است که حدّ کنونی آن در مرحلۀ بقاء تغییر کند. حتی ممکن است وجودش در مرحلۀ بقاء به عدم تبدیل شود. زید الآن موجود است و لحظۀ دیگر معدوم می­شود.

**سؤال**: چرا امکان تقیید را به مرحلۀ بقاء اختصاص می­دهید؟ ما می­توانیم پیش از انشای هیأت «اکرم»، شرط مجیء را ذکر نموده و هیأت «اکرم» را در همان مرحلۀ حدوث مقیداً به مجیء ایجاد کنیم.

**پاسخ**: این پاسخی است که توسط محقق خراسانی مطرح شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

محقق نائینی تعبیر نمودند که نِسَب در عالم ذهن موجود شده و رابط بین مفاهیم هستند. این وجودات، اصطلاحاً وجوداتِ رابط هستند که از سنخ وجود هستند و در عالم ذهن موجود می­شوند.

پیش از اینکه به بحث حروف بپردازیم بحث این است که در عبارت «دیوار مدرسۀ شهر»، «دیوار» در عالم ذهن وجود پیدا می­کند یا وجود پیدا نمی­کند؟ ما وجداناً می­بینیم در ذهنمان ابتداء مفهوم «دیوار» وجود پیدا کرده است سپس به مفهوم «مدرسه» اضافه شده است؛ پس اینگونه نیست که مفهوم «دیوار» قبل از اضافه شدن هیچ وجود ذهنی­ای نداشته باشد. مفاهیمی همچون «دیوار»، «مدرسه» و «شهر» در ذهن وجود پیدا می­کنند و در بدو امر، مجرّد و غیر مرتبط به مفاهیم دیگر هستند. در اینجا یک سری مفاهیم رابط وجود دارند که این مفاهیم غیر مرتبط را به یکدیگر مرتبط می­کنند و یک مفهوم ترکیبی واحد ایجاد می­کنند؛ «دیوار» و «مدرسه» به «دیوار مدرسه» مبدّل می­شود. در این مثال، «دیوار» و «مدرسه» در مرحلۀ حدوثشان در ذهن، به یکدیگر متصل و مرتبط نیستند، اما در مرحلۀ بقاء با استفاده از وجوات رابط، به یکدیگر متصل و مرتبط می­شوند. بنابراین این وجودات رابط، حدّ وجودی «دیوار» و حدّ وجودی «مدرسه» را در مرحلۀ بقاء تغییر می­دهند. در عالم ذهن، حدّ وجودی «دیوار» حدوثاً مجزّا و غیر متصل به مفهوم دیگر است اما این حدّ وجودی در مرحلۀ بقاء تغییر یافته و به مفهوم دیگر متصل می­شود و جزئی از یک مفهوم دیگر واقع می­شود. مفهوم «مدرسه» نیز به همین شکل است.

این مطلب شبیه اجزای یک ساختمان است. یک ساختمان آجرهای متعدّدی دارد که نخست از هم جدا هستند اما در مرحلۀ بقاء یک ملاتی بین این آجرها قرار گرفته و آن­ها به یکدیگر متصل می­کند.

ما در عالم ذهن مفاهیمی داریم که حدوثاً جداجدا هستند؛ اما ذهن انسان با استفاده از ابزاری که حروف نام دارند، این مفاهیم جداجدا را در مرحلۀ بقاء به یکدیگر متصل می­کند. وقتی مفهوم «دیوار» و «مدرسه» به یکدیگر متصل شدند، باز هم این قابلیت را دارند که در ادامه یک مفهوم سوم نیز به آن­ها افزوده شود. در لحظۀ نخست هر یک از مفاهیم «دیوار» و «مدرسه» از هم جدا هستند که در لحظۀ دوم، با استفاده از اداتِ رابط \_یعنی نسبت اضافه\_، این دو مفهوم به یکدیگر متصل می­شوند؛ در لحظۀ سوم نیز ممکن است این مفهوم مرکّب دو جزئی، به یک مفهوم مرکّب سه جزئی «دیوار مدرسۀ شهر» تبدیل شود. و به همین شکل می­توان در لحظۀ چهارم و پنجم و ... با افزودن مفاهیم دیگر، به تدریج­ قیود دیگری را به مفهوم سابق اضافه نموده و یک مفهوم مرکّب جدید ساخت.

بنابراین حدّ ذهنی یک مفهوم می­تواند در مرحلۀ بقاء تغییر کند؛ مفهومی که حدّ ذهنی­اش در لحظۀ نخست، مجزا و غیر متصل است، ذهن انسان قادر است با استفاده از ادات رابط، این حدّ ذهنی را در مرحلۀ بقاء تغییر دهد و آن را از حالت مجزا به حالت مرتبط تبدیل کند. پس مقصود از تغییر و تقیید وجود ذهنی، تغییر و تقیید آن در همان زمان نیست بلکه تغییر و تقیید آن در مرحلۀ بقاء است و این هیچ اشکالی ندارد.

وجود خارجی نیز به همین شکل است؛ پیش­تر گفتیم که وجود خارجی زید در ساعت اول، مقید به ساعت اول است و در ساعت دوم، حدّش تغییر یافته و مقیّد به ساعت دوم می­شود؛ همچنانکه می­تواند در ساعت اول قائم و در ساعت دوم جالس باشد؛ در ساعت اول منوط و در ساعت دوم غیرمنوط باشد؛ پس ممکن است حدّ وجود خارجی به مرور زمان تغییر کند؛ وجود ذهنی نیز به همین شکل است.

مفاهیم موجود در ذهن، همیشه به یک شکل باقی نمی­مانند؛ یک مفهوم در مرحلۀ حدوث یک حدّ خاص دارد اما همین مفهوم می­تواند در مرحلۀ بقاء با ضمیمه شدن مفاهیم دیگر و به کارگیری وجودات رابط، یک مفهوم جدید را ایجاد کند.

خلاصه اینکه تعیّن داشتن وجود به حدّ خاص، مستلزم آن نیست که در مرحلۀ بقاء نتوان قید جدیدی را به او افزود. تعیّن معنای حرفی سبب می­شود دو مفهوم غیر مرتبط، به یکدیگر متصل و مرتبط شوند اما همین مفهوم ترکیبی باز هم صلاحیت اتصال و ارتباط را از دست نمی­دهد لذا نه در همان زمان بلکه در لحظۀ سوم می­تواند جزئی از یک مفهوم سه جزئی یا چهار جزئی و یا بیشتر واقع شود.

گفتنی است که ادات رابط نیز انواع و اقسامی دارند. یک نوع از ادات رابط، از مقولۀ اضافه هستند؛ یک نوع از ادات رابط، از مقولۀ وصف هستند؛ نوع دیگر آن­ها حروفی از قبیل «فی«، «مِن» و مانند آن هستند. پس این اداتِ رابطی که شبیه ملات هستند، نیز خودشان انواع و اقسامی دارند که می­توانند گونه­های مختلفی از مفاهیم مرکّب را ایجاد نمایند.

##### تفاوت نِسَب تامه با نِسَب ناقصه در نحوۀ موجود شدن: وجدان عدم تفاوت بین حدوث و بقاء در نِسَب تامه

لازم به ذکر است که به نظر می­رسد نِسَب ناقصه از این مقوله­اند اما نِسَب تامه، به این شکل نیستند.

در قضیۀ شرطیه چنین نیست که نخست نسبت تامه را در ذهن ایجاد نموده و سپس آن را مقیّد کنم. اینگونه قضایا از همان ابتداء به شکل مقیّد ایجاد می­شوند. این مطلب شبیه همان مطلبی است که محقق خراسانی در بحث انشاء مطرح نموده است.

به فرمودۀ محقق نائینی، هَیَئاتی که دال بر نِسَب تامه­ هستند نقش ایجادی دارند نه اخباری و کارشان ایجاد یک نسبت تامه در ذهن ما است؛ این قسمت از ادعای ایشان صحیح بوده و آن را می­پذیریم؛ ولی این هیأت گاهی به تنهایی این نقش ایجادی را ایفاء می­کند و گاهی به ضمیمۀ یک «إن» شرطیه این نسبت را ایجاد می­کند. به عبارت دیگر این لفظ از همان ابتداء به گونه­ای وضع شده است که هم بتواند به تنهایی نسبت را ایجاد کند و هم بتواند با ضمیمه نمودن «إن» شرطیه نسبت را ایجاد کند. ما در نسبت ناقصه گفتیم ایجادهای متعدّد و پی در پی داریم ولی در نسبت تامه یک ایجاد بیشتر نداریم.

در نسبت ناقصه می­توانستیم یک نسبت ناقصه را در نظر بگیریم و در لحظۀ بعد با افزودن یک مفهوم دیگر نسبت ناقصۀ جدیدی را شکل دهیم و همینطور با افزودن مفاهیم جدید، نسبت­های ناقصۀ جدیدی را ایجاد کنیم؛ پس نسبت ناقصه می­تواند ایجادهای متعدّدی داشته باشد که البته این ایجادهای متعدّد در زمان­های متعدّد هستند؛ چون در توجیه اینکه «چگونه می­شود مفهومی که حدّ ذهنی­اش تک­جزئی است به مفهوم دو جزئی منقلب شود، یا مفهومی که حدّ ذهنی­اش دو جزئی است به مفهوم سه جزئی مبدّل شود؟» از تعدّد زمان استفاده کردیم. ولی نسبت تامه به این شکل نیست؛ یعنی چنین نیست که دو نسبت تامه در ذهن شکل بگیرد که یکی مطلق و دیگری مقیّد باشد چه­اینکه اساساً مستلزم نوعی تناقض در ذهن است. اینکه زید هم به شکل مطلق عالم باشد و هم به نحو مقیّد عالم باشد مستلزم تنافی است. پس چنین نیست که در اینجا دو نسبت تامۀ تصدیقیه در ذهن شکل بگیرد بلکه از ابتداء، هیأت وضع شده است برای اینکه یا به تنهایی و یا با ضمیمه شدن مفاهیم دیگر نسبت تامه را ایجاد کند؛ همانند بنائی که گاهی به تنهایی و گاهی با زیردستانش کار می­کند.

شایان ذکر است که این مطلب از جهتی شبیه مطلبی است که محقق خراسانی متذکر شدند. ایشان فرمودند تقیید قبل از عروض جزئیت و ایجاد است؛ تصویر محقق خراسانی به این شکل است که انشاء از مقولۀ ایجاد بوده و مساوق با جزئیت است؛ ایشان می­فرماید ما نخست مفهوم را مقیّد نموده و سپس آن را انشاء و ایجاد می­کنیم. تصویری که ما ارائه نمودیم نیز از جهتی شبیه تصویر ایشان است.

از جهتی دیگر نیز شبیه تصویر محقق اصفهانی است که نِسَب سه طرفه را مطرح نمودند. ما یک یک وجود ذهنی را ایجاد می­کنیم که سه جزء مجزّا به عنوان مبتدا، خبر و شرط دارد. ما این سه مفهوم را با استفاده از ادات رابط به یکدیگر مرتبط و متصل می­کنیم. البته محقق اصفهانی گویا یک نسبت تصویر نموده است که این نسبت واحد، سه مفهوم را به یکدیگر مرتبط می­کند؛ اما ما نسبت واحد در نظر نمی­گیریم؛ ما می­گوییم یک هیأت جملۀ اسمیه داریم که مبتدا و خبر را به یکدیگر مرتبط می­کند؛ یک «إن» شرطیه نیز داریم که یک جمله را (یعنی شرط را) به جملۀ دیگر (یعنی به جملۀ جزاء) مرتبط می­سازد؛ البته نه اینکه این دو جمله بعد از اینکه جمله شدند و نسبت، تصدیق شد \_یعنی یک نسبت تصدیقیه ایجاد کرد\_ با «إن» شرطیه به یکدیگر متصل شوند.

نحوی­ها تعبیری دارند مبنی بر اینکه شرط و جزاء دو جملۀ تامه هستند ولی وقتی «إن» شرطیه می­آید، جملۀ تامه به جملۀ ناقصه تبدیل می­شود. ما نیز در صدد بیان همین مطلب هستیم؛ «إن» شرطیه یک خاصیت دارد که می­تواند هیأتی که در جملۀ جزاء، دو جزء جمله، را به یکدیگر متصل نموده و یک جملۀ واحد ایجاد کرده، و هیأتی که در جملۀ شرط، دو جزء جمله را به یکدیگر متصل نموده و یک جملۀ واحد ایجاد کرده، را به یک مجموعۀ واحد تبدیل کند.

به طور مثال وقتی می­گوییم «إن کان زیدٌ قائماً فعمروٌ قائم»؛ در این قضیه، یک هیأت بین «زید» و «قائم» در جملۀ شرط داریم؛ و یک هیأت بین »عمرو» و «قائم» در جملۀ جزاء داریم. این اجزاء بدون «إن» یک نسبت تامه ایجاد می­کردند. اصل نسبت محقق است اما تامه بودنش متوقف بر نبود «إن» است؛ وقتی «إن» بر این­ها داخل می­شود، خود «إن» ایجادگر نسبت تامه بین این اجزاء خواهد بود.

بنابراین هیأت جملۀ اسمیه وضع شده است برای اعم از نسبت تامه و نسبت ناقصه؛ اگر بخواهد نسبت تامه باشد، باید بدون «إن» شرطیه به کار برود. نبود «إن» سبب می­شود نسبت مزبور، یک نسبت تامه باشد اما با آمدن «إن» هیأت مزبور یک نسبت ناقصه ایجاد می­کند.

نکته­ای که قصد داریم بر آن تکیه کنیم عبارت از آن است که آن مفهومی که در ذهن انسان ایجاد می­شود یک مفهوم چهار جزئی است \_یعنی چهار جزء اصلی\_ که اجزای آن عبارتند از «زید«، «قائم»ی که مربوط به زید است؛ «عمرو» و «قائم»ی که مربوط به عمرو است؛ افزون بر این چهار جزء یک سری ادات رابط نیز وجود دارند که همچون ملات، اجزای مجزا را به یکدیگر مرتبط می­کند. یک ملات داریم که «زید» و «قائم» را به یکدیگر مرتبط می­کند که در اینجا نسبت ناقصه است؛ یک ملات داریم که «عمرو» و «قائم» را به یکدیگر مرتبط می­کند که آن نیز در اینجا نسبت ناقصه است؛ و یک ملات داریم که همان «إن» شرطیه است و تمام این­ها را به یک مجموعۀ واحد تبدیل می­کند و یک نسبت تامه ایجاد می­کند. در جایی که نسبت، تامه باشد وجود به وسیلۀ نسبت تامه ایجاد می­شود یعنی تقرّر ذهنی این مفهوم به عنوان یک نسبت تامۀ تصدیقیه، منوط به «إن» است.

این درکی است که ما از مطلب داریم. پس چنین نیست که در قضیۀ «إن کان زید قائماً فعمروٌ قائمٌ» نخست «زید قائم» به عنوان یک نسبت تامه در ذهن شکل بگیرد و سپس با «إن» مقیّد شود تا این اشکال مطرح شود که وقتی نسبت تامه موجود شد، تعیّن یافته و دیگر قابل تقیید نیست؛ این نسبت اگر «إن» نبود، تامه بود ولی با آمدن «إن» از همان ابتداء یک نسبت ناقصه بوده و نسبت تامه به وسیلۀ «إن» و هیأت جملۀ شرط و هیأت جملۀ جزاء ایجاد می­شود.

البته ممکن است این نسبت تامه را مدلول «إن» بدانید و ممکن است آن را مدلول «هیأت جملۀ شرطیه» بدانید که اهمیّت چندانی ندارد. در هر صورت قصد داریم (در نِسَب تامه) شبیه تبیین محقق خراسانی را مطرح نموده و بگوییم نخست تقیید معنای حرفی رخ می­دهد و سپس معنای حرفیِ تقیید خورده انشاء می­شود. حال به جای تعبیر انشاء می­گوییم ایجاد می­شود.

بحث ما این است که نخست این اجزاء به یکدیگر ربط تصوری پیدا می­کنند. ربط تصدیقی این اجزاء به یکباره رخ می­دهد اما ربط تصوری اجزاء می­تواند به تدریج با اضافه شدن مفاهیم به یکدیگر، برقرار شود؛ اما زمانی که این مجموعه بخواهد به عنوان یک نسبت تامه موجود شود، باید به صورت یکپارچه موجود شوند که طبیعتاً این نسبت تامه، یک نسبت تعلیقیه خواهد بود. یعنی این نسبت تامه از همان زمانی که به عالم وجود وارد می­شود به صورت تعلیقی و مقیّد موجود می­شود؛ نه این که نخست به صورت نسبت تامۀ غیر تعلیقی ایجاد شود و سپس آن نسبت غیر تعلیقی تامه به نسبت تعلیقی تامه تبدیل شود.

البته ما گفتیم مفاهیم ممکن است حدوثاً به یک شکل، و بقاءاً به شکلی دیگر باشند لذا با تصویری که ما مطرح می­کردیم مشکلی نداشت ایتداء یک نسبت تامۀ غیر تعلیقی ایجاد شده و بقاءاً به نسبت تامۀ تعلیقی تبدیل شود. اما نکته اینجاست که وجداناً به این شکل نیست. یعنی وجداناً نِسَب تامه همچون نِسَب ناقصه نیستند که در مرحلۀ بقاء تغییر کنند؛ مفاهیم اِفرادی می­توانند به مرور زمان قیدهای متنوعی را به خود گرفته و مفاهیم جدیدی را ایجاد کنند اما مفاهیم تامّه چنین نیستند؛ لذا چنین نیست که نسبت تامه نخست تحقق پیدا کند و سپس در مرحلۀ بقاء مقیّد به مفهومی دیگر شود.

این مطلب توضیحاتی دارد که إن شاء الله پس از تعطیلات ایام فاطمیه به آن خواهیم پرداخت.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 11 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 347 [↑](#footnote-ref-2)
3. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج‏2، ص: 59 [↑](#footnote-ref-3)
4. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج‏2، ص: 60 [↑](#footnote-ref-4)
5. نهایة الافکار ج2 ص313 [↑](#footnote-ref-5)
6. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 97 [↑](#footnote-ref-6)
7. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 348 [↑](#footnote-ref-7)
8. أجود التقريرات، ج‏1، ص: 16 [↑](#footnote-ref-8)
9. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 99 [↑](#footnote-ref-9)
10. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، الثمرة العملیة للبحث عن معنی الحروف والهیئات، ص ۳۲۹ [↑](#footnote-ref-10)